

لی پو LI PO 李白 LI BAI

ازرا پوند Ezra Pound

ویرایش تازه

سایور

احمدی

گاہان ایزدان

واہرین





در جستجوی ایزدان و اهریمنم.

لی پو

## گاهان ایزدان و اهریمن

لی پو [http://www.poetseers.org/the\\_great\\_poets/li\\_po/li](http://www.poetseers.org/the_great_poets/li_po/li)

دانتِه آلیگیری <http://dante.ilt.columbia.edu/new/comedy/index.html>

تی. اس. الیوت <http://www.americanpoems.com/poets/tseliot>

عمر فیا م نیشابوری <http://www.okonlife.com>

ازرا پاوند <http://www.americanpoems.com/poets/ezrapound>

ازرا پاوند <http://www.theotherpages.org/poems/pound01.html>

باجلان فرخی: شعر چین، تهران، انتشارات مازیار، چاپ نخست، آذر ۱۳۵۵ گنبدینه

لی پو

ازرا پاوند

گاہان ایزدان و اهریمن

برگردان

شاپور احمدی

## نما

نام-شماره

بام کاهگلی. لی پو

- آشنایی / ۹

۱. شب آرام / ۱۱

- *In The Quiet Night*

۲. باده‌پیمایی با ماه / ۱۲

- *Drinking Alone with the Moon*

۳. راه سخت / ۱۴

- *The Hard Road*

۴. پیشکشی باده / ۱۷

- *Bringing in the Wine*

۵. بزمی در شرابخانه‌ای در نان-کینگ / ۲۱

- *Parting at a Wine-shop in Nan-king*

۶. ترانه ی تزو-یه / ۲۳

- *Tzu-yeh Song*

۷. نوای نی‌لبکی در شب بهاری لو-یانگ / ۲۵

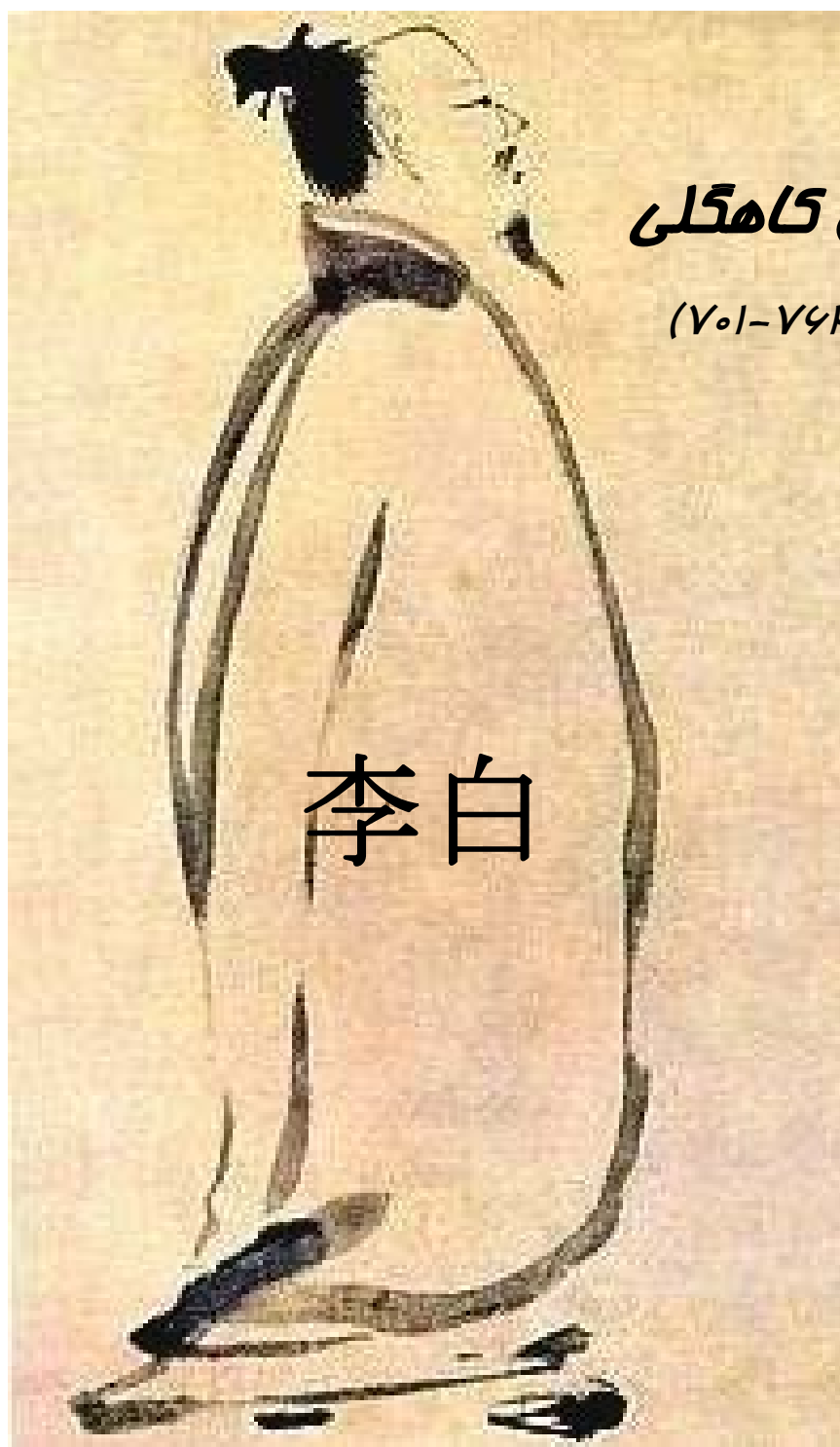
- *Spring Night in Lo-yang Hearing a Flute*

۸. صعود از نان-کینگ به سوی قلعه‌ی ققنوسها / ۲۶

- *On Climbing in Nan-king to the Terrace of Phoenixes*

۹. بدرود با دوستی در جینگمن فری / ۲۸  
- *Bidding A Friend Farewell at Jingmen Ferry*
۱۰. مسرتی بر پلکانی از یشم / ۳۰  
- *A Sigh From a Staircase of Jade*
۱۱. ماه در گذرگاه استمکامات / ۳۱  
- *The Moon at the Fortified Pass*
۱۲. ترانه‌ای از کوهستان لو برای ارباب لو خوزو / ۳۳  
- *A Song of Lu Mountain to Censor Lu Xuzhou*
- دوستی بیمناک با شکلکهای قشنگ. ازرا پاوند**  
- آشنایی / ۳۸
۱۳. نگاره‌ی دون فیمه / ۴۰  
- *Portrait d'Une Femme*
۱۴. بوستان / ۴۴  
- *The Garden*
۱۵. شمایل رقص / ۴۷  
- *Dance Figure*
۱۶. کینو / ۵۱  
- *Cino*
۱۷. دفتر / ۵۸  
- *A Girl*





از باه کاهگلی

لی پو (۷۰۱-۷۶۲)

李白

**Li Po** (701-762)

*by Doug Tanoury,  
Associate Editor*

## آشنایی

لی پو *Li Bai* 李白 *Li Po* یکی از نامدارترین شاعران عصر زرین شعر در چین است. او در نیمه‌ی نخست قرن هشتم میلادی در دوره‌ی تانگ می‌زیست. بسی دشوار است که افسانه را از سرگذشت حقیقی لی بو جدا سازیم.

شاعری در آن زمان نزد اشراف چین به‌جد دنبال می‌شد و اهمیت فراوانی داشت. آگاهی ژرف از این گونه هنر و تاریخ آن برای هر شخص فرهیخته‌ای ضروری بود. فن شعر با چین-شی *chin-shi* آموخته می‌شد، سرچشمه‌ی نیرو و هماهنگی بشری، همچنان که بنیان درمان باستانی سوزنکوبی بر آن قرار داشت.

در نوزده سالگی می‌گویند لی پو خانه را ترک کرد تا با زاهدی تائویی به سر برد. نوشته‌های او نفوذ مکتب تائو را نشان می‌دهند، هم در لحن معنوی و متفکرانه‌شان و هم در ارتباط نزدیک آنها با طبیعت.

با وقوع پیشامدهایی در استان سزچوان Szechwan در چین غربی، لی پو مدام در مناطق غربی و مرکزی چین به سفر می‌پرداخت. امپراتور هسنا-تسون *Hsna-Tsun* (خوآن زنگ *Xuan Zong* دوره‌ی سلطنت ۷۱۲-۷۵۶) لی پو را در فرهنگستان هانلین *Hanlin* که خود هوسان-تسانگ

تأسیس کرده بود، به مقامی منصوب کرد. لی پو از قرار معلوم زمانی شاعر دربار امپراتور چین بود. روایت می‌کنند با شرکت در توطئه‌ای سیاسی، از دربار طرد شد و در پی آن بسیاری از خاک چین را در نوردید. با از سر گذراندن چند بار تبعید و بند و عفو، به نظر می‌رسد لی پو همیشه از طوفانهای سیاسی زمانه آسیب می‌دید، بیشتر مانند سیاستمداری تا شاعری.

شعر لی پو نماد شعر کلاسیک چین است. ویژگیهای آن عبارتند از سادگی بیان همراه با جنبه‌های دنیوی و شخصی شاعر. نماهایی از طبیعت تکرار می‌شوند و عواطف شاعر از سرخوشی به ناامیدی می‌گرایند. هنوز شعر لی پو با شکوه کامل و امساک‌نفسی خردورزانه با ما سخن می‌گوید و خواننده را آرامش می‌دهد و مسرور می‌کند.

روایتی در باره‌ی مرگش چنین می‌گوید که لی پو هنگام باده‌پیمایی همچنان که می‌کوشید مهتاب را در آغوش بگیرد، در رودخانه غرق شد. افسانه‌ی زیبای مرگ لی پو آشکارا از شعرهای خود او با شمایی شگفت از باده و مهتاب سرچشمه می‌گیرد.



۱. شب آرام

床前明月光  
疑是地上霜  
举头望明月  
低头思故乡

چه پرتو درخشانی در پای بستره--  
حاليا می‌شود پاره‌ای یخبسته باشد؟  
سرم را بر می‌گیرم تا بنگرم. دریافتم مهتاب است.  
دوباره سر فرو بردم. ناگاه انگاشتم در میهنم هستم.

**In The Quiet Night**

So bright a gleam on the foot of my bed --  
Could there have been a frost already?  
Lifting myself to look, I found that it was moonlight.  
Sinking back again, I thought suddenly of home.

## ۲. باده‌پیمایی با ماه

از سبویی در میان گُلها  
تنها باده می‌نوشم. هیچ کس در کنارم نیست--  
تا برگیرم قدحم را، از ماه تابناک می‌خواهم  
سایه‌ام را نزدم بیاورد تا سه تن شویم.  
ه‌افسوس، ماه توان نوشیدن ندارد  
و سایه‌ام در بر می‌گیردم بی‌خیال؛  
اما مدتی است تنها همین دوستان را دارم  
تا مسرورم کنند در هنگامه‌ی آخر بهار.....  
آواز می‌خوانم. ماه همراهی‌ام می‌کند.  
ه / می‌رقصم. سایه‌ام در می‌غلند.

از دیرباز می‌دانستم که همدم زاده شده‌ایم.  
و آن گاه که سرمست بودم، یکدیگر را از دست دادیم.  
..... باید آیا این کامجویی همواره مهیا باشد؟  
راه دراز رودخانه‌ی ستارگان را تماشا می‌کنم.

### **Drinking Alone with the Moon**

From a pot of wine among the flowers  
I drank alone. There was no one with me --  
Till raising my cup, I ask the bright moon  
To bring me my shadow and make us three.  
5Alas, the moon was unable to drink  
And my shadow tagged me vacantly;  
But still for a while I had these friends  
To cheer me through the end of spring....  
I sang. The moon encouraged me  
10I danced. My shadow tumbled after.  
As long as I knew, we were born companions.  
And then I was drunk, and we lost one another.  
.... Shall goodwill ever be secure?  
I watch the long road of the River of Stars.

### ۳. راه سفت

بادهی ناب، برای ریختن در این قدح طلایی، هر قرابه ده هزار سکه‌ی مسی می‌ارزد،  
و هر بشقاب یشمین خوراک لذیذ یک میلیون سکه می‌طلبد.  
خرده-غذاها و قدح‌ها را به کناری می‌ریزم، نمی‌توانم بخورم یا بیاشامم .....  
من بر می‌کشم خنجرم را، و بیهوده چهار شگرد را برآورد می‌کنم.  
هاز رودخانه‌ی زرد *Yellow River* می‌گذرم، اما گذرگاه یخبندان است.  
از کوه‌های تای-هنگ *Tai-hang Mountains* می‌خواهم بالا روم، ولی آسمان از برف  
تیره‌وتار است.  
می‌نشینم و تیز می‌گیرم چوب ماهیگیری را، مناسب جویباری--  
ولی ناگهان به خیال قایقی افتادم، تا برانم به سوی خورشید .....  
مسافرت سخت است،

۰ / مسافرت سخت است.

پیچهای زیادی هست--

کدام را باید دنبال کنم؟

موافق بادی طولانی چند روزی خواهیم راند و امواج سنگین را خواهیم برید  
و بادبان ابراندودم را راست بر می‌افرازم و پلی بلند، دریایی ژرف.

### The Hard Road

Pure wine costs, for the golden cup, ten thousand coppers a flagon,

And a jade plate of dainty food calls for million coins.

I fling aside my food-sticks and cup, I cannot eat nor drink...

I pull out my dagger, I peer four ways in vain.

I would cross the Yellow River, but ice chokes  
the ferry;

خیام اگر زباده مستی خوشباش  
بااه منی اگر نشستی خوشباش  
چون عاقبت کار جهان نیست  
انگار که نیستی چه هستی خوشباش

### Fitzgerald

*And if the Wine you drink, the Lip you press,*

*End in the Nothing all Things end in--Yes-*

*Then fancy while Thou art, Thou art but what*

*Thou shalt be--Nothing--Thou shalt not be less.*

I would climb the Tai-hang Mountains, but the sky is blind with snow.  
I would sit and poise a fishing-pole, lazy by a brook --  
But I suddenly dream of riding a boat, sailing for the sun...  
Journeying is hard,  
10Journeying is hard.  
There are many Turing ♦s --  
Which am I to follow?  
I will mount a long wind some day and break the heavy waves  
And set my cloudy sail straight and bridge the deep, deep sea.

آدم سحر می نداد از میخانه ما  
کامی رند حشر ابا تالی دیوانه ما  
برخیز که پر کشیم پیاده زمی  
زان پیش که پر کشد پیاده ما

**Fitzgerald**

*Dreaming when Dawn's Left Hand was in the Sky*  
*I heard a Voice within the Tavern cry,*  
*"Awake, my Little ones, and fill the Cup*  
*Before Life's Liquor in its Cup be dry."*

#### ۴. پیشکشی باده

بنگر چه سان رود زرد از سپهر روانه می‌شود.  
به دریا می‌ریزد، و هرگز باز نمی‌گردد.

\*\*\*

ببین این گونه طُره‌های دلربا در آیینه‌های تابان تالارهای بلند،  
گرچه بامدادان سیاه ابریشمی بودند، نزدیک شب برف‌گونه شده‌اند.

\*\*\*

۵.... آه، بهل آن مرد بی‌پروا را هر جایی که سرخوش است  
و هرگز قدح زرینش را تهی به سوی ماه سرازیر نمی‌کند!  
زمانی که سپهر موهبتی می‌بخشد، بگذار تا به کار آید!  
بغلطان یکهزار قطعه‌ی نقره، همه‌ی آنها باز می‌گردند!

گوسفندی بپز، گاو قربانی کن، برانگیزان اشتها را،  
۱۰ و مرا بساز، با سیصد جام، در سر کشیدنی طولانی!

..... به سلامتی ارباب پیر، تسان *Tesan*.

و دانش‌اندوز جوان، تان-چیو *Tan-chiu*،

پیش آور باده را!

مگذار قدحی هرگز بریزد!

۱۵ بگذار برایتان آوازی بخوانم!

گوشه‌ایتان را تیز کنید!

چه هستند زنگ و طبل، ظروف و گنجینه‌ی پنهان؟

بگذار همیشه مست باشم و هرگز هوشیاری‌ام باز نگردد!

مردان فرهمند روزگار دیرین و حکما فراموش شده‌اند،

۲۰ و تنها باده‌نوشان بزرگ در همه‌ی زمانها نامبردارند.

..... شاهزاده چن *Chen* در معبدی در کاخ عالی *Palace of Perfection* پرداخت

برای رطلی شراب ده‌هزار سکه، با بسیاری خنده و بذله.

چرا بگویم، ای میزبانم، پولتان را از دست دادید؟

بشتاب و باده بخر تا با یکدیگر آن را بنوشیم!

۲۵ اسب گل‌نشانم،

خزه‌پوشه‌ایم به ارزش یک‌هزار،

آنها را به پسری بسیار تا با باده‌ای خوب عوض کند،

و ما پریشانی دهزار نسل را به خاک خواهیم سپرد!

### **Bringing in the Wine**

See how the Yellow River's water moves out of heaven.  
Entering the ocean, never to return.

See how lovely locks in bright mirrors in high chambers,  
Though silken-black at morning, have changed by night to snow.

5... Oh, let a man of spirit venture where he pleases  
And never tip his golden cup empty towards the moon!  
Since heaven gave the talent, let it be employed!  
Spin a thousand of pieces of silver, all of them come back!  
Cook a sheep, kill a cow, whet the appetite,  
10And make me, of three hundred bowls, one long drink!  
... To the old master, Tsen,  
And the young scholar, Tan-chiu,  
Bring in the wine!  
Let your cups never rest!

15 Let me sing you a song!  
Let your ears attend!  
What are bell and drum, rare dishes and treasure?  
Let me be forever drunk and never come to reason!  
Sober men of olden days and sages are forgotten,  
20 And only the great drinkers are famous for all time.  
... Prince Chen paid at a banquet in the Palace of Perfection  
Ten thousand coins for a cask of wine, with many a laugh and quip.  
Why say, my host, that your money is gone?  
Go and buy wine and we'll drink it together!  
24 My flower-dappled horse,  
My furs worth a thousand,  
Hand them to the boy to exchange for good wine,  
And we'll drown away the woes of ten thousand generations!



۵. بز می در میخانه‌ای در نان-کینگ *Nan-King*

بادی می‌آورد جگن‌دانه‌ها را و میخانه را دلنواز می‌کند،  
و دختری از ولایت وو *Wu* لبریز می‌کند جام شراب را و وادارم می‌کند از آن کام بر  
گیرم.

با همدمان شهرم اینجا کسانی هستند که به دیدارم آمده‌اند؛  
و به کسی که قدحش به آخر برسد، در بزمگاه می‌گوییم،  
ه‌آه، برو و بپرس از این رودخانه‌ای که به سوی شرق جاری است  
آیا می‌تواند فراتر از عشق به یک دوست بپیماید!

**Parting at a Wine-shop in Nan-king**

A wind, bringing willow-cotton, sweetens the shop,  
And a girl from Wu, pouring wine, urges me to share it.

With my comrades of the city who are here to see me off;  
And as each of them drains his cup, I say to him in parting,  
5Oh, go and ask this river running to the east  
If it can travel farther than a friend's love!



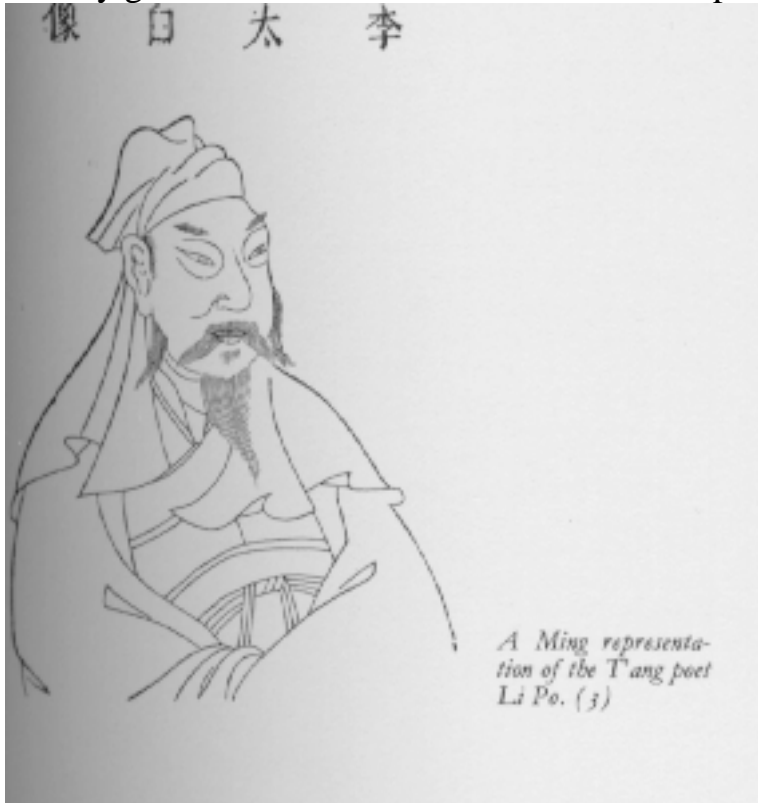
۶. ترانه‌ی تزو-یه *Tzu-yeh*

چانگ-آن -- *Chang-an* باریکه‌ای از ماه؛  
در ده هزار خانه، سروصدای ماسوره‌های پارچه‌بافی.  
بادهای خزانی بی‌وقفه می‌وزند،  
هر چیزی وادارم می‌کند به گذرگاه *Jade Pass* بیندیشم!  
ه‌آنها چه هنگام بربرها را هزیمت خواهند داد  
و دلدارم از جبهه‌ی دوردستش باز می‌گردد؟

**Tzu-yeh Song**

Chang-an -- one slip of moon;

in ten thousand houses, the sound of fulling mallets.  
Autumn winds keep on blowing,  
all things make me think of Jade Pass!  
5When will they put down the barbarians  
and my good man come home from his far campaign?



۷. نوای نیلکی در شب بهاری لو-یانگ *Lo-yang*

از کدامین خانه، این نیلک بیشمین این همه نواهای سردرگم را بر می آورد،  
و می پراکند در باد بهاری ای که لو-یانگ *Lo-yang* را آکنده است؟  
امشب اگر ترانه‌ی بیدشکن را بشنویم،  
چه کسی می‌تواند چاره‌ای بجوید بی‌آنکه باغهای میهن را آرزو کند؟

**Spring Night in Lo-yang Hearing a Flute**

In what house, the jade flute that sends these dark notes drifting,  
scattering on the spring wind that fills Lo-yang?  
Tonight if we should hear the willow-breaking song,  
who could help but long for the gardens of home?

## ۸. صعود از نان-کینگ *Nan-king* به سوی قلعه‌ی ققنوسها

ققنوسهایی که زمانی اینجا بازی می‌کردند، چنان که کاخ نام خود را از آنها گرفت، اکنون به سوی این رودخانه‌ی تهی آن را وداع گفته‌اند؛ جاده‌های کاخ وو *Wu Palace* پوشیده از علفزارند؛ آرامگاههای چین غباری کهن دارند.

۵.... مانند این افق سبز که دو نیمه کرده است قله‌های سه‌گانه *Three Peaks* را، مانند این جزیره‌ی ماهیخوارهای سفید *Island White Egrets* که رودخانه را تقسیم کرده‌است،

ابری بین روشنایی سپهر و من بر می‌آید،  
تا شهر را از قلب مالیخولیایی‌ام پنهان سازد.

### On Climbing in Nan-king to the Terrace of Phoenixes

Phoenixes that play here once, so that the place was named for them,  
Have abandoned it now to this desolated river;  
The paths of Wu Palace are crooked with weeds;  
The garments of Chin are ancient dust.  
5...Like this green horizon halving the Three Peaks,  
Like this Island of White Egrets dividing the river,  
A cloud has risen between the Light of Heaven and me,  
To hide his city from my melancholy heart.



۹. بدرود با دوستی در جینگمن فری *Jingmen Ferr*

با درنوردیدن آنها از جینگمن فر تا دوردستها،  
بزودی در میان مردم جنوب خواهی بود،  
جایی که کوهستان به آخر می‌رسد و دشتها آغاز می‌شوند  
و رودخانه از میان بیابان بر می‌دمد .....  
همه‌مانند آینه‌ای می‌درخشد،  
ابره‌های دریایی مانند کاخهایی سوسو می‌زنند،  
و آب سبب شد تا وطن را لمس کنی  
و قایق خود را سیصد مایل دیگر بکشانی.

**Bidding A Friend Farewell at Jingmen Ferry**

Sailing far off from Jingmen Ferry,  
Soon you will be with people in the south,  
Where the mountains end and the plains begin  
And the river winds through wilderness....  
The moon is lifted like a mirror,  
Sea-clouds gleam like palaces,  
And the water has brought you a touch of home  
To draw your boat three hundred miles.



۱۰. حسرتی بر پلکانی از یشم

سردی پلکان یشمین سفیدش از ژاله است؛  
تخته‌کفشهای ابریشمینش نمناکند، مدت زمانی آنجا درنگ می‌کند.....  
پشت درگاه بسته‌اش، چرا هنوز انتظار می‌کشد،  
به تماشای تابش ماه پاییزی از این سوی جام شیشه‌ای؟

**A Sigh From a Staircase of Jade**

Her jade-white staircase is cold with dew;  
Her silk soles are wet, she lingered there so long....  
Behind her closed casement, why is she still waiting,  
Watching through its crystal pane the glow of the autumn moon?

## ۱۱ . ماه در گذرگاه استحکامات

ماه تابان از کوهستان سپهر می‌درخشد  
در غبار لایتناهی ابر و دریا،  
و باد، که یکهزار مایل را در نور دیده است،  
کنگره‌های گذرگاه یشم *Jade Pass* را می‌کوبد .....  
هچینیها به پایین دست جاده‌ی بای‌دنگ *Baideng* پیشروی می‌کنند  
در حالی که سربازان تاتار سراسر آبهای آبی هور را می‌پایند.....  
و از این رو که در تاریخ هیچ نبرد مشهوری  
همه‌ی جنگاورانش را باز نگرداند،  
سربازان گرد آمدند، در حال نگریستن به سوی مرز،  
و در اندیشه‌ی خانه، با چشمهای مشتاق،  
و در اندیشه‌ی آنان که امشب در کلبه‌های بالایی  
می‌لوند و آه می‌کشند و نمی‌توانند بیارامند.

## The Moon at the Fortified Pass

The bright moon lifts from the Mountain of Heaven  
In an infinite haze of cloud and sea,  
And the wind, that has come a thousand miles,  
Beats at the Jade Pass battlements....  
5China marches its men down Baideng Road  
While Tartar troops peer across blue waters of the bay....  
And since not one battle famous in history  
Sent all its fighters back again,  
The soldiers turn round, looking toward the border,  
10And think of home, with wistful eyes,  
And of those tonight in the upper chambers  
Who toss and sigh and cannot rest.

روزیت خوش و بماند گریست و بگریست  
ابر از رخ گلزار هسی شود کرد  
بیل بزبان حال خود با گل زرد  
فریاد همی زند که می باید خورد

*Fitzgerald*

*And David's Lips are lock't; but in divine  
High piping Pelevi, with "Wine! Wine! Wine!  
Red Wine!"--the Nightingale cries to the Rose  
That yellow Cheek of hers to'incarnadine.*

## ۱۲. ترانه‌ای از کوهستان لو *Lu Mountain* برای ارباب لو خوزو *Lu Xuzhou*

من شیفته‌ی کشور چینم  
کسی که آوازی دیوانه‌وار می‌خواند، منکر کنفوسیوس است.  
..... تحفه‌ای از یشم سبز در دست می‌گیرم،  
من گذشته‌ام، از بامدادان در مهتابی درنای زرد *Yellow Crane Terrace*  
ه‌از همه‌ی پنج کوهستان مقدس، بدون اندیشه‌ای به دوری راه،  
بر طبق رفتاری پایدار در زندگانی‌ام.  
کوهستان لو *Lu Mountain* ایستاده کنار دب اکبر جنوبی *Southern Dipper*  
ابریشمین‌پوش در ابرها مانند پرده‌ای نه‌لایه سر می‌ساید،  
با سایه‌هایش در دریایی بلورین ژرف می‌پوید آبهای سبز را.  
در وازه‌ی طلایی میان دو رشته‌کوه باز می‌شود.  
جویبار نقره‌ای به سوی سه پل سنگی جاری است  
در دیدرس آبشارهای سه‌گانه‌ی *Tripod Falls* نیرومند.  
لبه‌های قله و دنباله‌های بادگیر به آسمان آبی می‌رسند  
و توده‌ای ابر در خورشید صبحگاهی،

۵/ از این رو هیچ دسته‌ای از پرندگان نمی‌توانند در وو *Wu* بال بزنند.  
.... از قله‌ای بالا می‌روم. سرتاسر جهان را ورندها می‌کنم.  
رودخانه‌ای دراز می‌بینم که در ورای پیچی می‌تازد،  
ابره‌ای زردی که صدها مایل بادها کشانده‌اند  
و ستیغی برفی که جویباری نُه‌شاخه با چرخش خود به دور آن حلقه‌ای سفیدگون زده  
است.

۶۰ و همین‌طور می‌خوانم آوازی در وصف کوهستان لو  
آوازی که نفس کوهستان لو بار می‌آورد،  
..... جایی که آینه‌ی سنگی پاکی قلب را پاکتر می‌سازد  
و گوزن سبز جاپاهای *Xie* را می‌پوشاند،  
من دانه‌ای جاوید خوردم و، خلاص شدم از سختیهای دنیا،  
۶۵ پیش از آنکه سومین نوای عود بنیادم را به سر رسانده باشم.  
پریشان فرشته‌هایی را تماشا می‌کنم که ابره‌های رنگارنگ را می‌رانند  
به سوی شهر یشمی *Jade City* آسمان، با گیاهی بامیه‌سان *hibiscus* در دستشان.  
و بدین سان، هنگامی که نُه اقلیم دنیا را پیمودم،  
بر فراز آن پاکی والا *Great Purity* پیروی می‌کنم از لوآوی مقدس *Saint Luao*.

## A Song of Lu Mountain to Censor Lu Xuzhou

I am the madman of the Chu country

Who sang a mad song disputing Confucius.  
...Holding in my hand a staff of green jade,  
I have crossed, since morning at the Yellow Crane Terrace,  
5All five Holy Mountains, without a thought of distance,  
According to the one constant habit of my life.  
Lu Mountain stands beside the Southern Dipper  
In clouds reaching silken like a nine-panelled screen,  
With its shadows in a crystal lake deepening the green water.  
10The Golden Gate opens into two mountain-ranges.  
A silver stream is hanging down to three stone bridges  
Within sight of the mighty Tripod Falls.  
Ledges of cliff and winding trails lead to blue sky  
And a flush of cloud in the morning sun,  
15Whence no flight of birds could be blown into Wu.  
...I climb to the top. I survey the whole world.  
I see the long river that runs beyond return,  
Yellow clouds that winds have driven hundreds of miles  
And a snow-peak whitely circled by the swirl of a ninefold stream.  
20And so I am singing a song of Lu Mountain,  
A song that is born of the breath of Lu Mountain.

...Where the Stone Mirror makes the heart's purity purer  
And green moss has buried the footsteps of Xie,  
I have eaten the immortal pellet and, rid of the world's troubles,  
25 Before the lute's third playing have achieved my element.  
Far away I watch the angels riding coloured clouds  
Toward heaven's Jade City, with hibiscus in their hands.  
And so, when I have traversed the nine sections of the world,  
I will follow Saint Luao up the Great Purity.



گاه روزگار و آفرین

دوستی

پیمناک

با

شکلکهای

قشنگ

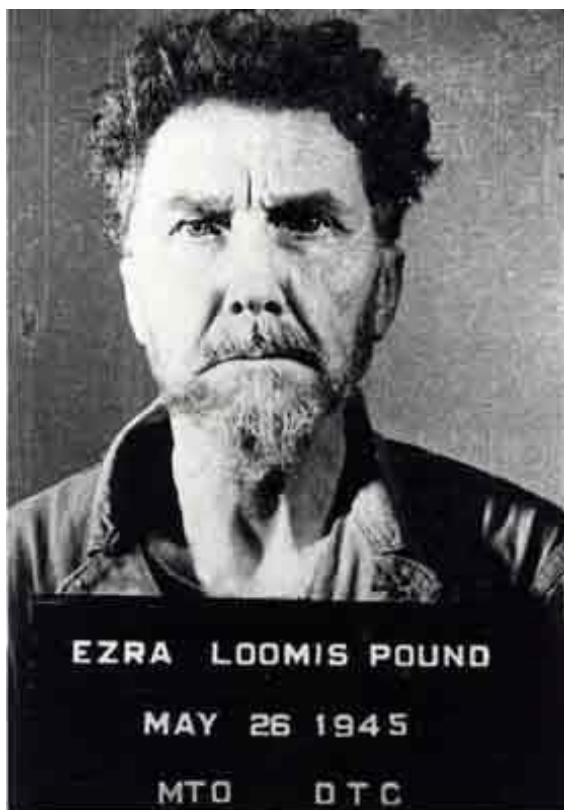
**EZRA POUND**  
(1885-1972)

## آشنایی

ازرا پاوند غالباً مؤثرترین شاعر در تبیین و پیشبرد زیبایی‌شناسی مدرن شاعری لحاظ می‌شود. در دهه‌های آغازین قرن بیستم، او باب تعاملی بنیادین بین اثر هنری و انگاره‌ها را در میان نویسندگان انگلیسی و امریکایی گشود، و بزرگمنشی‌اش در اعتلای کار همدوره‌های بزرگی چون و. ب. بیتس، رابرت فراست، ویلیام کارلوس ویلیامز، ماریان مور، اچ. دی.، جیمز جویس، ارنست همینگوی و بویژه تی. اس. الیوت زبازد همگان بود. نقش برجسته‌ی خود او در شاعری آغاز شد با رواج دادن ایماژیسم *Imagism*، جنبشی در شعر که صناعتش را از شعر ژاپنی و چینی گرفته بود- با تأکید بر وضوح، دقت، و کوتاهی کلام و قافیه و وزن سنتی با این منظور، طبق بیان پاوند، «پرداختن به توالی عبارتهای آهنگین، نه وزن سنتی.» آخرین کارش، در سالهای پنجاه، شعری حماسه‌ای- دانشنامه‌ای بود که آنرا چامه‌ها *Cants* نامید.

ازرا پاوند سال ۱۸۸۵ در هایلی آیداهو به دنیا آمد. دو سال دانشجوی دانشگاه پنسیلوانیا بود و در سال ۱۹۰۵ از دانشکده‌ی هامیلتون مدرک خود را دریافت کرد. پس از دو سال تدریس در کالج وبش، به سیاحت پرداخت در اسپانیا، ایتالیا و لندن، جایی که، به عنوان متصدی ادبی پژوهشگر ارنست فنلوسا، به شعر ژاپنی و چینی دل بست. سال ۱۹۱۴ با دورتی شکسپیر ازدواج کرد و در ۱۹۱۷ سردبیری لیتل ریویو *Little Review* را به عهده گرفت. سال ۱۹۲۴ به

سوی ایتالیا روانه شد؛ در طی این دوره‌ی تبعید داوطلبانه، پاوند درگیر سیاستهای فاشیستی بود، و تا ۱۹۴۵ به ایالات متحده بازنگشت، هنگامی که به اتهام خیانت در نشر تبلیغات فاشیستی در رادیو بر علیه ایالات متحده در طی جنگ جهانی دوم دستگیر شد. سال ۱۹۴۶ او را تبرئه و بیمار روانی اعلام کردند و در بیمارستان الیزابت در واشتگتن دی. سی. بستری شد. در طی تحت‌الحفظ بودنش، هیئت داوران کتابخانه‌ی بلینگن از کنگره آورد *Bollingen-Library of Congress Award* (شامل شماری از برجسته‌ترین نویسندگان زمان) در بزرگداشت دستاوردهای شاعری‌اش خطمش سیاسی پاوند را ندیده بگیرند و برای چامه‌های پیسایی *Pisan Cantos* (۱۹۴۸) به او جایزه‌ای اهدا کردند. پس از درخواستهای پیاپی نویسندگان، در سال ۱۹۸۵ از بیمارستان خلاصی یافت، پاوند به ایتالیا بازگشت و در ونیز ساکن شد، جایی که درگذشت، مانند گوشه‌نشینی، به سال ۱۹۷۲.



### ۱۳ . نگاره‌ی دون فیمه

جانث و تو دریای ساراگویمان هستید،  
لندن از پیرامونت روفته است این سالهای خط خورده را  
و کشتیهای روشن بر جایث می‌گذارند این و آن را پاداش می‌دهی:  
آرمانها، شایعات قدیمی، ته‌مانده‌ی هر چیزی،  
همشاجرات شگفت دانایی و ارزشهای پوک.  
جانهای بزرگ تو را خواستند- در فقدان یکی دیگر.  
همیشه دومین نفر بودی. مصیبتبار؟  
نه. آن را به چیزی معمولی ترجیح می‌دادی:  
مردی کسل، کسل کننده و زن ذلیل،  
ه / ذهنی میان‌حال- با فکری کوتاه، هر ساله.  
اوه تو بیماری - تو را دیده‌ام که نشسته‌ای

ساعتها، جایی که ممکن است هر چیزی برآید.  
و حالا چیزی را پرداختی. بله با دست و دل بازی پرداختی.  
شخصی هستی اندکی علاقه‌مند، کسی سراغت می‌آید  
۱۵ / و بهره‌ای شگفت بر می‌گیرد:  
غنایم به چنگ می‌آیند؛ چند پیشنهاد جدی؛  
واقعیتی که راه به جایی نمی‌برد؛ و حکایتی برای دو تن،  
آبستن با مهرگیاه، یا با چیزی دیگر  
ممکن است مفید در بیاید یا با این حال هرگز بروز نکند،  
۲۰ هیچ گاه چیزی را به هم نرساند یا نشان ندهد به درد بخورد،  
یا زمان آن را بر فراز دستگاه بافندگی روزها در نیابد:  
کهنه‌کار شگفت، لکه‌دار، تجملی؛  
بتها و عنبر و طلاکوبیهای کمیاب،  
اینها ثروت‌های تواند، ذخایر بزرگت؛ و هنوز  
۲۵ برای تمام این گنج دریایی یا چیزهای برگریز،  
بیشه‌های شگفت نیمه‌رسیده، و چرندیات نو و درخشان:  
در بلمی آرام از تفاوت نور و ژرفا،  
نه! چیزی نیست! در کل و همه،  
چیزی نیست یکسره متعلق به تو.  
۳۰ و هنوز این تویی.

## Portrait d'Une Femme

Your mind and you are our Sargasso Sea,  
London has swept about you this score years  
And bright ships left you this or that in fee:  
Ideas, old gossip, oddments of all things,  
5Strange spars of knowledge and dimmed wares of price.  
Great minds have sought you- lacking someone else.  
You have been second always. Tragical?  
No. You preferred it to the usual thing:  
One dull man, dulling and uxorious,  
10One average mind- with one thought less, each year.  
Oh, you are patient, I have seen you sit  
Hours, where something might have floated up.  
And now you pay one. Yes, you richly pay.  
You are a person of some interest, one comes to you  
15And takes strange gain away:  
Trophies fished up; some curious suggestion;

Fact that leads nowhere; and a tale for two,  
Pregnant with mandrakes, or with something else  
That might prove useful and yet never proves,  
20That never fits a corner or shows use,  
Or finds its hour upon the loom of days:  
The tarnished, gaudy, wonderful old work;  
Idols and ambergris and rare inlays,  
These are your riches, your great store; and yet  
25For all this sea-hoard of deciduous things,  
Strange woods half sodden, and new brighter stuff:  
In the slow float of differing light and deep,  
No! there is nothing! In the whole and all,  
Nothing that's quite your own.  
20Yet this is you.

اسرار ازل بر آن تو دانی و زمین  
وین حل میماند تو دانی و نه من  
هست از پس پرده گفتگوی من و تو  
چون پرده بگشاید نه تو دانی و زمین

**Fitzgerald**

*There was a Door to which I found no Key:  
There was a Veil past which I could not see:  
Some little Talk awhile of ME and THEE  
There seemed--and then no more of THEE and ME.*

## ۱۴ . بوستان

مانند کلاف گشوده‌ی ابریشمینی که باد به سوی دیوار می‌برد  
کنار نرده‌ی پارکی در باغهای گنزیگتون *Kensington Gardens* قدم می‌زند.  
خردخرد جان می‌دهد  
از گونه‌ای کم‌خونی عاطفی.

\*\*\*

هو آن دوروبر دارودسته‌ای هست  
از کودکان بینوای چرکی، ستبر، نامیرا.  
آنان میراث‌خوران زمینند.

\*\*\*

در اوست آخرهای باروری.

اندوهش لطیف و فزاینده است.  
/ دوست دارد کسی با او صحبت کند،  
و اندکی می‌ترسد مبادا من  
ناشیانه پیشقدم شوم.

## THE GARDEN

*En robe de parade.*

*Samain*

Like a skien of loose silk blown against a wall  
She walks by the railing of a path in Kensington Gardens,  
And she is dying piece-meal  
of a sort of emotional anaemia.

5And round about there is a rabble  
Of the filthy, sturdy, unkillable infants of the very poor.  
They shall inherit the earth.

In her is the end of breeding.

Her boredom is exquisite and excessive.  
10She would like some one to speak to her,  
And is almost afraid that I  
will commit that indiscretion.

جایست که مثل آفرین میزندش  
صد بوسه ز مهر بر حسین میزندش  
این کوزه گر و هر چنین جام لطیف  
یسازد و باز بر زمین میزندش

***Fitzgerald***

*That ev'n my buried Ashes such a Snare  
Of Perfume shall fling up into the Air,  
As not a True Believer passing by  
But shall be overtaken unaware.*

## ۱۵ . شمایل رقص

برای عروسی در قانای جلیل

سیاه‌چشم  
آه زن رؤیاهایم،  
صندل عاج‌آگین،  
هیچ کس چون تو در میان رقاصان نیست،  
هیچ کس با پاهای چابک.  
تو را میان خیمه‌ها نیافته‌ام،  
در تاریکی از هم گسیخته،  
تو را بر سر چشمه نیافته‌ام  
بین زنان کوزه‌به‌دوش.  
/ بازوان تو چون نهال تازه‌ای هستند زیر پوست درخت؛  
رخسارت مانند رودخانه‌ای از نور.

\*\*\*

سپید چون مغز بادام اند شانه‌هایت؛  
چون مغز بادام‌های تازه بر آمده از غلاف. که از پوسته در آمده باشند.  
آنان تو را پاس می‌دارند نه به یاری خواجهگان؛  
۵/ نه با میله‌های مسی.

\*\*\*

استر احتگهت فیروزه و نقره‌ی زرانود دارد.  
ردایی قهوه‌ای، با نخ‌های طلا تنیده بر  
هر نقشی، تو را در بر گرفته است.  
آه ناتات قانایی "درخت- بر- رود"

\*\*\*

۶۰ مانند نهر میان زنبق‌هاست دستانت در بر من؛  
انگشتانت جویباری یخ بسته.

\*\*\*

کنیزانت سفیدند مانند ریگ؛  
نوایشان در وصف تو!

\*\*\*

هیچ کس چون تویی میان رقصندگان نیست؛  
۶۵ هیچ کس با پاهای چابک.

## **Dance Figure**

*For the Marriage in Cana of Galilee*

Dark-eyed,  
O woman of my dreams,  
I vory sandalled,  
There is none like thee among the dancers,  
5None with swift feet.  
I have not found thee in the tents,  
In the broken darkness.  
I have not found thee at the well-head  
Among the women with pitchers.  
10Thine arms are as a young sapling under the bark;  
Thy face as a river with lights.

White as an almond are thy shoulders;  
As new almonds stripped from the husk.  
They guard thee not with eunuchs;  
15Not with bars of copper.

Gilt turquoise and silver are in the place of thy rest.  
A brown robe, with threads of gold woven in  
patterns, hast thou gathered about thee,  
O Nathat-Ikanaie, 'Tree-at-the-river'.

20As a rillet among the sedge are thy hands upon me;  
Thy fingers a frosted stream.

Thy maidens are white like pebbles;  
Their music about thee!

There is none like thee among the dancers;  
25None with swift feet.

هر جا که کنی و لاله زار می بودست  
آن لاله زخون شهر یاری بودست  
هر برگ بنفشه کنز زمین میرود  
خالیست که بر روی همگاری بودست

*Fitzgerald*

*I sometimes think that never blows so red  
The Rose as where some buried Caesar bled;  
That every Hyacinth the Garden wears  
Dropt in its Lap from some once lovely Head.*

## ۱۶. کینو

به! من در سه شهر برای زنها خوانده‌ام،  
اما همه یکسان است؛  
و درباره‌ی خورشید خواهم خواند.

\*\*\*

لبها، واژه‌ها و شما آنها را به دام می‌افکنید،  
هرؤیاه‌ها، واژه‌ها، و آنها مانند جواهراتند،  
افسونهای شگفت ایزدان کهن،  
غرابها، شبها، اغواها:  
و نیستشان؛  
دارند ارواح آواز می‌شوند.

\*\*\*

۱۰ / چشمها، رؤیاها، لبها، و شب می‌رود.  
بر فراز جاده بار دیگر بودن،  
آنها نیستند.  
فراموشکار در برجهایشان برای نغمه‌خوانیمان  
زمانی برای طلسم کردن باد  
۱۱ / آنها به رؤیا می‌بینند پیشایندمان را و  
آه‌کشان، می‌گویند، کینو،  
کینوی آتشین مزاج، با چشمهای چروکیده،  
کینوی شنگول، با قاه‌قاه تند،  
کینو، از دلاوری، طعنه‌زن،  
۱۲ / کینوی سست‌مایه، نیرومندترین در قبیله‌اش  
که راههای کهن را در زیر نور خورشید می‌کوبد،  
کینو از عهد لوط اینجا بود!»

\*\*\*

سالی یکی دو بار ---  
سربسته‌وار چنین بود کلام آنان:  
۱۳ «کینو؟» اوه، اِه، کینوی پلنسی  
آیا قصد شما خوانندگی نیست؟  
اِه بله، راهمان را یک بار می‌گذرانیم،

مردیکه‌ای پررو، اما ...  
(اَه آنها همه یکی‌اند این خانه‌به‌دوشها)،  
«سکوفت! آیا آوازهای خودش است؟  
یا برخی مال دیگران است که او می‌خواند؟  
اما شما، خداوندگارم، در برابر شهرتان چی؟  
هستی‌ام، «خداوندگارم»، پناه بر خدا!

و همه می‌دانستم بیرون بودند، خداوندگارم، شما

---

«سکینوی بدون-زمین بودید، حتی همچنان که من هستم،  
ای سینیس‌ترو.

\*\*\*

من آواز خوانده‌ام برای زنان در سه شهر.  
اما همه یکسان است.  
من آواز خواهم خواند برای خورشید.  
«...اِه؟ ... آنها تقریباً چشمهایی خاکستری دارند،  
اما همه یکی است، من آواز خواهم خواند درباره‌ی خورشید.

\*\*\*

«پلو فواییبی، جمجمه‌ی حلبی کهنه، شما  
افتخار کنید به روزِ ظل زئوس،  
پوشش بدهید آن فولاد-آبی را، سپهر برفراز ما  
«داراست درخشندگی‌ات را شاداب از جانب ارباب!

\*\*\*

پلو فوایی، برای کرایه-راهمان  
بساز با خنده‌ات ژازخایی بی‌راهمان را!  
بفرمایید خرس فلوجنست را مواظبت کنید.  
ابر و اشکهای-باران عبور می‌کنند آنها می‌گذرند!

\*\*\*

همواره در نور دیدن بیهوده-راه نو-لمیده را  
به سوی باغهای خورشید ....

\*\*\*

من در سه شهر برای زنها آواز خوانده‌ام  
اما همه یکسان است.  
من درباره‌ی پرندگان سفید خواهم خواند  
در آبهای آبی سپهر،  
ابرهایی که به دریایش افشان می‌شوند.»

## Cino

*Italian Campagna 1309, the open road*

Bah! I have sung women in three cities,  
But it is all the same;  
And I will sing of the sun.

Lips, words, and you snare them,  
5 Dreams, words, and they are as jewels,  
Strange spells of old deity,  
Ravens, nights, allurements:  
And they are not;  
Having become the souls of song.

10 Eyes, dreams, lips, and the night goes.  
Being upon the road once more,  
They are not.  
Forgetful in their towers of our tuning  
Once for wind-runeing  
15 They dream us-toward and  
Sighing, say, "Would Cino,  
Passionate Cino, of the wrinkling eyes,  
Gay Cino, of quick laughter,  
Cino, of the dare, the jibe.  
20 Frail Cino, strongest of his tribe  
That tramp old ways beneath the sun-light,  
Would Cino of the Luth were here!"

Once, twice a year---  
Vaguely thus word they:

25 "Cino?" "Oh, eh, Cino Polnesi  
The singer is't you mean?"  
"Ah yes, passed once our way,  
A saucy fellow, but . . .  
(Oh they are all one these vagabonds),  
30 Peste! 'tis his own songs?  
Or some other's that he sings?  
But \*you\*, My Lord, how with your city?"

My you "My Lord," God's pity!  
And all I knew were out, My Lord, you  
35 Were Lack-land Cino, e'en as I am,  
O Sinistro.

I have sung women in three cities.  
But it is all one.  
I will sing of the sun.

40. . . eh? . . . they mostly had grey eyes,  
But it is all one, I will sing of the sun.

"Pollo Phoibee, old tin pan, you  
Glory to Zeus' aegis-day,  
Shield o' steel-blue, th' heaven o'er us  
45Hath for boss thy lustre gay!

'Pollo Phoibee, to our way-fare  
Make thy laugh our wander-ried;  
Bid thy 'flugence bear away care.  
Cloud and rain-tears pass they fleet!

50Seeking e'er the new-laid rast-way  
To the gardens of the sun . . .

\* \* \*

I have sung women in theree cities  
But it is all one.  
I will sing of the white birds  
55In the blue waters of heaven,  
The clouds that are spray to its sea."

## ۱۷. دختر

درخت دستهایم را در بر گرفته است،  
عصاره‌اش از بازوانم فرازیده است،  
درخت در سینه‌ام بالیده است-  
سر به زیر،  
شاخه‌هایش بیرون از من می‌بالند، مانند بازوانم.

\*\*\*

درخت تویی،  
خزه تویی،  
تو بنفشه‌زاری با بادی بر فرازش.  
کودکی - بالابلند - تو هستی،  
و همه‌ی اینها نزد دنیا نابگردانه است.

## A Girl

The tree has entered my hands,  
The sap has ascended my arms,  
The tree has grown in my breast-  
Downward,  
5The branches grow out of me, like arms.

Tree you are,  
Moss you are,  
You are violets with wind above them.  
A child - so high - you are,  
10And all this is folly to the world.

هر سبزه که بر کنار جوی ز رسته است  
گویی ز لب فرشته خوبی ز رسته است  
پا بر سر سبزه تا بخواری تنی  
کان سبزه ز خاک ما هر دلی ز رسته است

## *Fitzgerald*

*And this delightful Herb whose tender Green  
Fledges the River's Lip on which we lean--  
Ah, lean upon it lightly! for who knows  
From what once lovely Lip it springs unseen!*

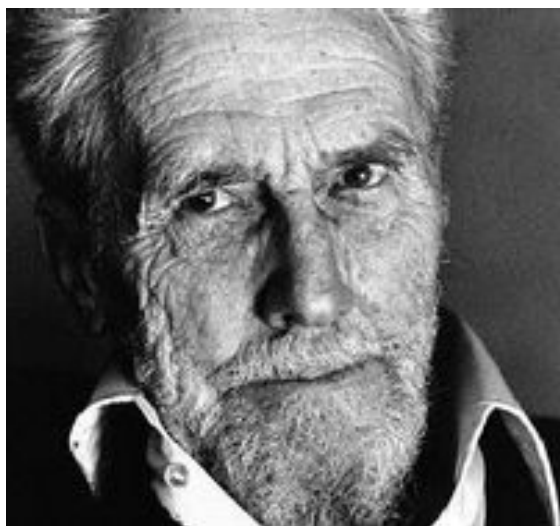
## ۱۸. فرشته

نه، نه! از من بگذر، دیری است او را ترک کرده‌ام.  
من غلافم را با درخشش کمتری ضایع نخواهم کرد،  
پیرامونم هوا روشنایی تازه‌ای دارد؛  
صیقلی هستند بازوانش، هنوز مرا تنگاتنگ در بر گرفته‌اند  
و مرا پوشاند و رهایم کرد همچنان که با تنزیبی از اتر؛  
همچنان که با برگهای شاداب؛ همچنان که با پاکیزگی لطیف.  
اوه، نزدیکیهایش جادویی پی می‌نهم  
تا نصفانصف غلاف کنندم چیزهایی که غلاف می‌کنند او را.  
نه، نه! از من بگذر. من هنوز مزه و بو دارم،  
و لطیف همچنان که باد بهاری از سایبانهای درختان غان می‌آید.  
خرمی سر می‌رسد با جوانه‌ها و آوریل همیشگی در میان شاخه‌ها،

همچنان که زخم زمستان را با دستان صیقلی‌اش بند می‌آورد،  
رایحه‌اش با درختان همانندی دارد:  
و به‌سفیدی پوسته‌شان، آن سان سفید که هنگامه‌ی این بانو.

## A Virginal

No, no! Go from me. I have left her lately.  
I will not spoil my sheath with lesser brightness,  
For my surrounding air hath a new lightness;  
Slight are her arms, yet they have bound me straitly  
5And left me cloaked as with a gauze of æther;  
As with sweet leaves; as with subtle clearness.  
Oh, I have picked up magic in her nearness  
To sheathe me half in half the things that sheathe her.  
No, no! Go from me. I have still the flavour,  
10Soft as spring wind that's come from birchen bowers.  
Green come the shoots, aye April in the branches,  
As winter's wound with her sleight hand she staunches,  
Hath of the trees a likeness of the savour:  
As white as their bark, so white this lady's hours.



## ۱۹ . شهبانوی آوریل

بانوی شکوهمند و فریبنده،  
ملکه‌ی آغوش بهار،  
دستان‌ت درازند چون شاخه‌های زبان‌گنجشک،  
جویبارهای نیمه‌بند خندان، جان ناستوار باران،  
هَنَفَس گل خشخاش،  
سراسر جنگل سایبان‌ت  
و تپه‌ها جایگاهت.

\*\*\*

این خواسته بیش از رؤیایی نیست؛  
گرما فریبندگی دست توست،  
◦ / گرما شبح آن دمیدنی است که

پیش از آنکه لبانت به لبانم بپیوندند  
گونه‌ام را ماچ می‌کند و می‌گوید:  
«اینست شادکامی زمین،  
اینجاست باده‌ی سرخوشی  
ه/ که جانبتان جامی مطمئن می‌کشد،

\*\*\*

تا برگیرید قدح دلپذیر را  
و آواز دلنشینی که بر می‌آید،  
سرمست شوید از فریبندگی بهار،  
آوریل و شب‌نم و باران؛  
ه/ قهوه‌ای زمین آواز می‌خواند استوار،  
و گونه‌ها و لبها و گیسوان  
و نسیم لطیفی که ماچ می‌کند اینجا را که  
لبهایت نیامده‌اند هنوز تا بنوشند.»

\*\*\*

خزه و کپک زمین،  
ه/ اینها بستر سرخوشی تواند،  
دستان دراز شاخه‌های سایه‌ات  
فریبنده-آوریل، همچنان که تیغ‌هی  
علف شب‌نم را در بر می‌گیرد

و از آن تاجی می‌سازد تا بر خورشید بیاویزد.

۳۰ سبیرقی باش

بر فراز سرم،

شکوه بر سراسر جلوه‌ی صحرا،

فریبنده-آوریل، شکوه‌مندان-بی‌پروا.

### La Regina Avrillouse

LADY of rich allure,  
Queen of the spring's embrace,  
Your arms are long like boughs of ash,  
Mid laugh-broken streams, spirit of rain unsure,  
5Breath of the poppy flower,  
All the wood thy bower

And the hills thy dwelling-place.

\*\*\*

This will I no more dream;  
Warm is thy arm's allure,  
10Warm is the gust of breath  
That ere thy lips meet mine  
Kisseth my cheek and saith:

"This is the joy of earth,  
Here is the wine of mirth  
15 Drain ye one goblet sure,

\*\*\*

Take ye the honey cup  
The honied song raise up,  
Drink of the spring's allure,  
April and dew and rain;  
20 Brown of the earth sing sure,  
Cheeks and lips and hair  
And soft breath that kisseth where  
Thy lips have come not yet to drink."

\*\*\*

Moss and the mold of earth,  
25 These be thy couch of mirth,  
Long arms thy boughs of shade  
April-alluring, as the blade  
Of grass doth catch the dew  
And make it crown to hold the sun.  
30 Banner be you  
Above my head,  
Glory to all wold display'd,  
April-alluring, glory-bold.

## ۲۰. آوازی در آیین میزبان

آه وای، وای،  
مردم زاده می‌شوند و می‌میرند،  
ما نیز بزودی می‌میریم  
پس بگذارمان چنان کنیم که گویی در حال حاضر مرده‌ایم.

\*\*\*

ه‌پرنده بر درخت خفچه می‌نشیند  
اما او نیز می‌میرد، همین الآن.  
برخی پسربچه‌ها را می‌آویزند، و برخی را پرت می‌کنند.  
شوربخت‌اند این همه انسان.  
وای! وای، و غیره .....

\*\*\*

ه / لندن جایگاهی اسفناک است،  
شرپشایر *Shropshire* بسیار دلپذیر است.  
پس بگذار لبخند بزنییم در فرصتی کوتاه  
برفراز سرشت شیفته‌ی علف ناخوش.  
آه، وای، وای، وای، و غیره .....

### Song in the Manner of Housman

O woe, woe,  
People are born and die,  
We also shall be dead pretty soon  
Therefore let us act as if we were  
dead already.

\*\*\*

5The bird sits on the hawthorn tree  
But he dies also, presently.  
Some lads get hung, and some get shot.  
Woeful is this human lot.

*Woe! woe, etcetera . . . .*

\*\*\*

10London is a woeful place,  
Shropshire is much pleasanter.  
Then let us smile a little space  
Upon fond nature's morbid grace.

*Oh, Woe, woe, woe, etcetera . . . .*

## ۲۱. پیمان

با تو پیمانی می‌بندم، والت ویتمن—  
دیگر بیزاری از تو بسنده است.  
به نزدت آمدم مانند بچه‌ای نورسیده  
که پدری کله‌شوق داشته است؛  
هاکنون به سنی رسیده‌ام که می‌خواهم دوستی کنم.  
این تو بودی که تخته‌ی تازه را شکستی،  
حال هنگام کنده‌کاری است.  
ما از یک شیر و ریشه‌ایم—  
بگذار بینمان بده‌بستانی باشد.

### **A Pact**

I MAKE a pact with you, Walt Whitman--  
I have detested you long enough.  
I come to you as a grown child  
Who has had a pig-headed father;  
5I am old enough now to make friends.  
It was you that broke the new wood,  
Now is a time for carving.  
We have one sap and one root--  
Let there be commerce between us.

۲۲. آلبا [ترانه‌ی بامدادی]

به خنکای برگهای پریده‌رنگ  
و نمناک زنبق‌دره  
بامدادان او دراز می‌کشد کنارم.

**Alba ['Dawn Song']**

AS cool as the pale wet leaves  
of lily-of-the-valley  
She lay beside me in the dawn.

خیام اگر ز باد مستی خوشباش  
با باد ریشی اگر نشستی خوشباش  
چون عاقبت کار جهان نیست  
انگار که نیستی چه هستی خوشباش

***Fitzgerald***

*And if the Wine you drink, the Lip you press,  
End in the Nothing all Things end in--Yes-  
Then fancy while Thou art, Thou art but what  
Thou shalt be--Nothing--Thou shalt not be less.*

## ۲۳. یون Ione، سال دراز کهنه

راهها خالی‌اند،  
راههای این سرزمین خالی‌اند  
و گلها  
خمیدند بر کله‌های سنگین.  
ه‌آنان بیهوده می‌خمنند.  
راههای این سرزمین خالی‌اند  
آنجا که یون  
زمانی گام بر می‌داشت، و اکنون گام بر نمی‌دارد  
اما انگار همچون کسی بر استی در گذشته است.

- Ione: یون ، ذره تبدیل شده به برق



## ۲۴. تهنیت

اوه نسلهای سراسر خودبین و سراسر بی‌آسایش،  
من ماهیگیری دیده‌ام که زیر خورشید گشت می‌زد،  
آنان را دیده‌ام با خانواده‌های نامرتب،  
من لبخندشان را دیده‌ام سرشار از دندان و قهقهه‌ی زمخت را شنیده‌ام.  
هو من خوشحالت‌تر از توام،  
و آنها خوشحالت‌تر از من‌اند؛  
و ماهی در دریاچه‌ی شنا می‌کند  
و حتی خود را نمی‌پوشاند.

## Salutation

O GENERATION of the thoroughly smug  
and the thoroughly uncomfortable,  
I have seen fishermen picknicking in the sun,  
I have seen them with untidy families,  
I have seen their smiles full of teeth  
and heard ungainly laughter.  
5And I am happier than you are,  
And they were happier than I am;  
And the fish swim in the lake  
and do not even own clothing.

## ۲۵. بازگشت

ببین، آنها باز می‌گردند: آه، ببین تکانهای  
آزمایشی را، و پا ور داشتن کند را،  
گرفتاری در خرامش و نگرانی  
نامعلوم!

\*\*\*

ه‌ببین، آنها بازگشتند، یکی‌یکی،  
بیمناک، انگار نیمه‌بیدار؛  
گویی برف درنگ کند  
و بموید در باد،  
و نیمه باز گردد؛  
/ اینها بودند «بالدار هراسناک»»

مصون.

\*\*\*

ایزدانی با کفش بالدار!  
همراهشان تازیان نقره‌ای،  
رد هوا را بو می‌کشند!

\*\*\*

ه / هی! های!  
اینان بودند که چابکانه می‌شتافتند؛  
اینها تیز-مشام؛  
اینها بودند ارواح خون.  
شل کن افسار را،  
ه / رنگ‌پریدگان افسار بسته را!

### The Return

SEE, they return; ah, see the tentative  
Movements, and the slow feet,  
The trouble in the pace and the uncertain  
Wavering!

\*\*\*

5See, they return, one by one,  
With fear, as half-awakened;  
As if the snow should hesitate  
And murmur in the wind,  
and half turn back;  
10These were the "Wing'd-with-Awe,"  
Inviolable.

\*\*\*

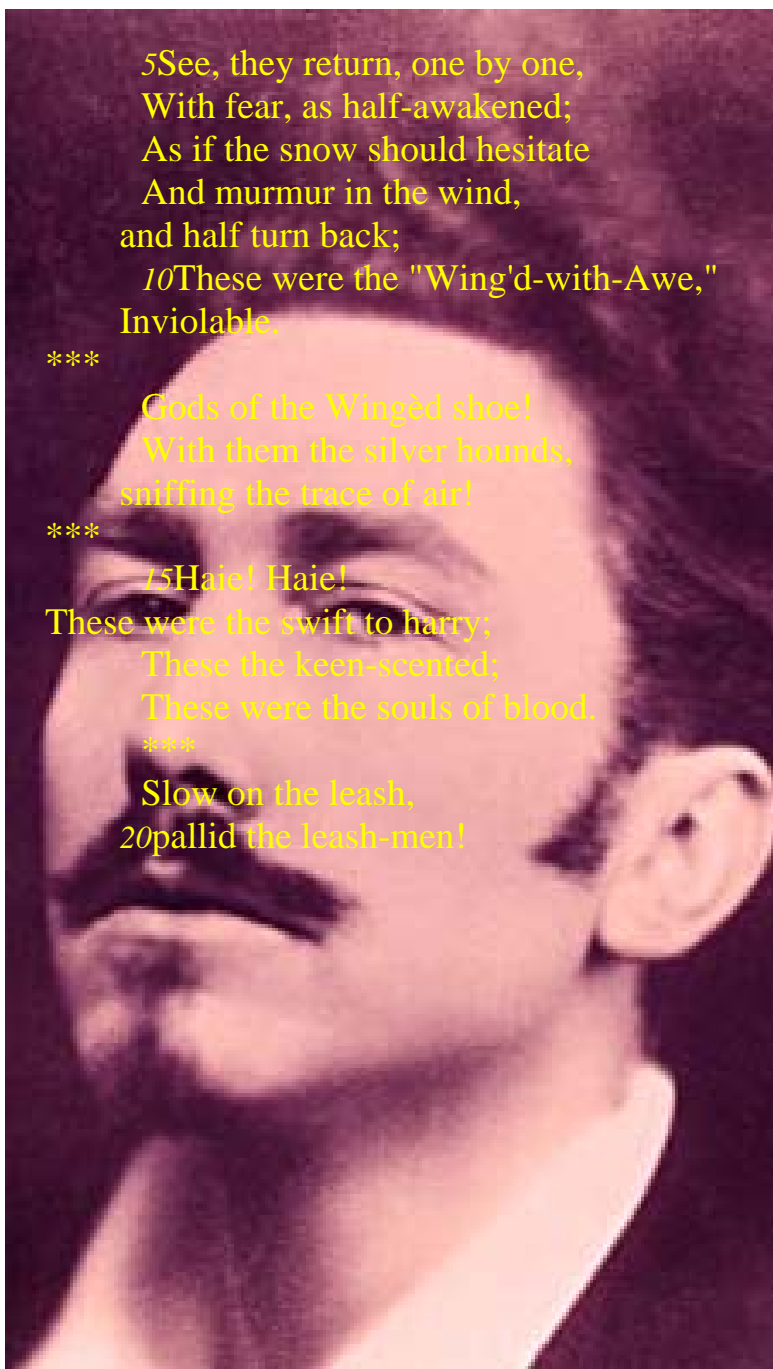
Gods of the Wingèd shoe!  
With them the silver hounds,  
sniffing the trace of air!

\*\*\*

15Haie! Haie!  
These were the swift to harry;  
These the keen-scented;  
These were the souls of blood.

\*\*\*

Slow on the leash,  
20pallid the leash-men!





پيوستها

## ۲۴. با او میمانی با لی بو در نَموز

شاپور احمدی



رودهای خروشان را پوست غبار آگین پروانه‌ها و مه پوشانده است.  
نزدیک خرسنگهای پشمین و سرد پشیرچه‌ای سرافکننده به پرچی در آغوش خود  
می‌پردازد.

مرگ بر هیكله مانند گناه خود و زره‌ای سنگینی می‌کند.  
زاری‌ام از آن است که شعر و پیمان‌ام را نیمه‌کاره رها سازم  
بزودی لی بو را در رود غبار آلود خواهیم دید که سرمست تکه‌های رنگین‌کمان را به  
سینه می‌فشرد

از هم اکنون شیون دُرناهایی را می‌شنوم که کور راه‌های ژرف و لغزانی را نشانم  
می‌دهند

که ناگزیر بدون رهنوشه‌ای با چشمان بیدار خواهیم در توردید.  
آه آنچه از سالها پیش (حتی روزگاری که از همیشه تنگ‌دستر بودم  
و به بیشه‌های تاریک و دره‌های بکر خو گرفته بودم)

با استخوان و پوست خود می‌سترדם و زیباییهای هراسناک آن جسم را گلگون می‌کرد.

واژه‌های لی بو بود که چون فلس اژدها چشم را تیره و تار می‌کردند. هنوز چشم بر هم نگذاشته‌ام. و می‌دانم شبگیر در پیش است. ماه و مهر یکباره با هم سایه‌ای افکنده‌اند سنگی و بارانی با سکوهایی از ساج و غبارهای نقره‌آگین. دو پسر بچه از دیرباز چشم به راهم بوده‌اند تا پلکها و سینه‌ی خود را بر هیکلم بمالند.

هر کدام پاره‌ای ژنده از چرم سیمرغی را به تن پوشیده‌اند. یک بار دیگر اندوخته‌هایم را ورنده‌ام می‌کنم تک‌وتوک خنجرهایی که لای درزهای خانه فراموش کرده بودم و پوشیده‌اند دواتی که بزودی لتی خشکیده خواهد بود و فرزندانم که گرسنه خواهند نگریست. می‌دانم هرگز به یاد نخواهم آورد خانه‌ی مور و ملخ را. کفشهایم را کناری خواهم گذاشت.

می‌دانند یال و کوپالم را تا سپیده‌دمان در شراب ساییده‌ام و سایه‌ی واژگون کوهستان و رود را بر جامه‌ی ژنده‌ی آنها می‌دیدم. تیغه‌های پروانه و آفتاب در شقیقه‌هایم می‌شکفتند. کدوهای رنگ پریده ایستگاه را یکسر خونی خواهند کرد. سرپنجه‌هایم خواهند سرید.

حتی اگر آنها که تن‌لششان از بخشش ایزدان و اهریمن درخشان بود آن همه هنرمندی به من نمی‌رسانند

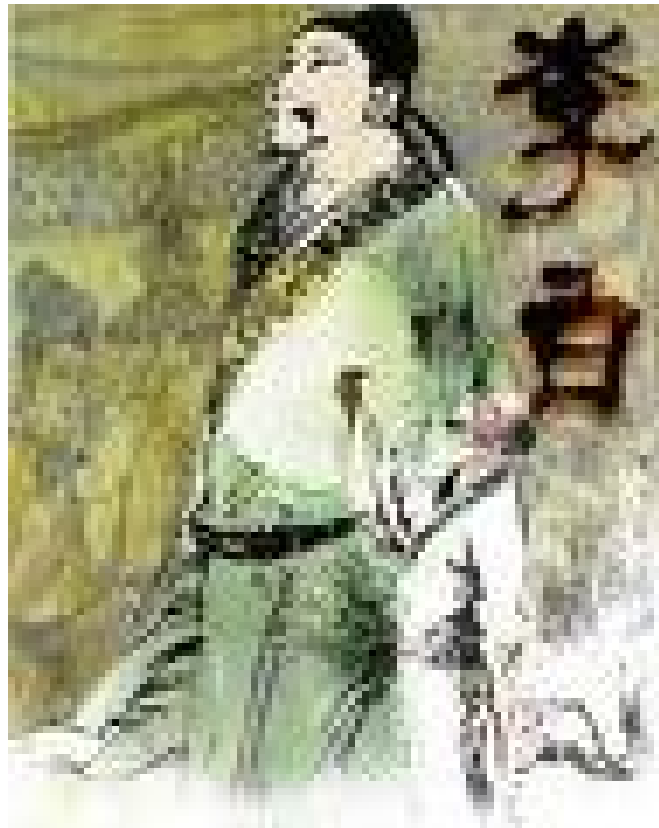
یواش یواش در می‌یافتم که پرهیزگاری و تکتک واژه‌ها را

بی به هم ریختنی یکباره پشت سر خواهم گذاشت.  
قلب صنوبری ام می لرزد.  
از زادبوم خاکستری خود پیاده شده ام که کلوخی بود نابارور.  
جامه‌ی پیشین خود را به در آوردم همچون شهریاری که زین و زره رزمگاهی از تن  
به در  
کند  
و دیگر بار جامه‌ی شاهوار در پوشد. ۲

۱. لی بو (۷۶۲-۷۱۰) از شاعران آزاده‌ی چین در عصر زرین شعر و دوره‌ی فرمانروایی دودمان  
تانگ.

۲. برداشت از: مری بویس، *متنهای مانوی به فارسی میانه و پارتی (tex P)*.

آذر ۱۳۸۸



## ۳۷. روزخ فرانسکا و ریائلو

### دانته آلیگیری

۷۳ و چنین گفتم: «ای شاعر، مشتاقانه  
می‌خواهم سخن بگویم با این دو، که دوشادوش هم می‌گذرند،  
و به نظر باد سبکبارانه آنها را می‌برد.»

\*\*\*

۷۶ و او پاسخ داد: «شما به خواستتان خواهید رسید. بدان گاه که آنان  
به ما نزدیکتر شوند؛ و آن هنگام که از آنها درخواست کنید  
به نام عشقی که آنان را به راه می‌برد، خواهند آمد.»

\*\*\*

۷۹ همچنان که باد آنان را به سویم گسیل می‌داشت  
بانگ برکشیدم: «ای جانهای وامانده

بیایید با ما سخن بگویید، اگر از این نهی نشده‌اید.»

\*\*\*

۸۲ همچون کبوترانی که به کام خود فرا می‌گردند،  
و با بالهای استوار و گسترده به سوی آشیانه‌ی خوشایندشان  
از آسمان باز می‌آیند با شکیبایی شورانگیزی،

\*\*\*

۸۵ پس از حلقه‌ای که دی‌دو نیز در آن بود، پیش آمدند،  
از میان هوای بدخیم به ما پیوستند،  
آوای مهرانگیزم این سان نیرومند بود.

\*\*\*

۸۸ «ای وجود زنده‌ی خاکسار و مهرورز  
که از میان این هوای تیرگون آمدی تا دیدار کنی  
جانهای ما را، که دنیا را به خون خود آغشتیم،

\*\*\*

۹۱ اگر شهریار جهان یاورمان بود،  
از او در خواست می‌کردیم تو را بیامرزد،  
از آنجا که بر کجراهی پریشانی‌مان رحمت آوردی.

\*\*\*

۹۴ از آنچه می‌پسندی بشنوی و سخن بگویی  
خواهیم شنید، و با شما خواهیم گفت،  
و باد در خاموشی باشد، همچنان که اکنون است.

\*\*\*

۹۷ سرزمینی که آنجا زاده شدم گسترده است بر  
کرانه‌ی دریایی که رود یو بر آن فرو می‌ریزد  
تا با همهی شاخه‌هایش در اقیانوس بیاساید.

\*\*\*

۱۰۰ عشق، که بی‌مهلتی قلب هر نجیبی را بر می‌افروزد،  
گریبان این مرد را گرفت در پی آن کالبد زیبا  
که از من ستاندند- چنان چه هنوز از آن زخمدارم.

\*\*\*

۱۰۳ عشق که معشوق را در عشقورزی آزاد نمی‌گذارد،  
گریبانم گرفت با حظی چندان نیرومند از این مرد  
که، همچنان که می‌بینید، هنوز رهایم نکرده است.

\*\*\*

۱۰۶ عشق ما دو تن را به مرگی یکسان کشاند.  
دایره‌ی قابیلی در انتظار کسی است که زندگانی‌مان را بر گرفت. «  
همه سخنانی بود که از جانب آنان به سویمان فرو آمد.

\*\*\*

۱۰۹ هنگامی که به این جانهای آزرده گوش سپردم،  
سر به پایین افکندم و زمانی دراز همان گونه ماندم تا  
شاعر از من پرسید: «در چه اندیشه‌ای؟»

\*\*\*

۱۱۲ آن گاه که توان پاسخگویی یافتم، چنین گفتم: «افسوس،  
چه اندیشه‌های نابی، چه آرزوهای ژرفی،  
آنان را به چنین گذرگاه دردآوری کشانده است!»

\*\*\*

۱۱۵ آن گاه روی سخنم را به آنان گرداندم،  
و چنین شروع کردم: «فرانچسکا، عذاب شما،  
مرا واداشته است تا از فرط اندوه و دریغ بگرییم.

\*\*\*

۱۱۸ اما مرا بگو، هنگام آن آه‌های شیرین،  
چگونه و با کدام آیین عشق پذیرفت  
تا دریابید آرزوهای پنهانتان را؟»

\*\*\*

۱۲۱ و او چنین گفت: «هیچ اندوهی بزرگتر نیست  
از اندیشیدن به دوره‌ی شادکامی  
هنگام شوربختی، و استادت نیک می‌داند.

\*\*\*

۱۲۴ اما چنان چه شما این سان مشتاقید که دریابید  
سرچشمه‌ی عشق ما را، پس خواهم گفت  
سرگذشتم را به شما آن سان که آدمی می‌گیرد و می‌گوید.

\*\*\*

۱۲۷ روزی ما برای سرگرمی می‌خواندیم  
سرگذشت *لانچپالوتو* را، که چگونه عشق او را گرفتار کرد.  
تنها بودیم و بدون هیچ واژه‌ای.

\*\*\*

۱۳۰ بارها و بارها چشمهایمان یکدیگر را می‌جستند  
هنگام خواندن، و رنگ از رخسارمان می‌پرید؛  
اما تنها در لحظه‌ای از پا فتادیم.

\*\*\*

۱۳۳ همچنان که می‌خواندیم چه سان لبخند آرزومندان را  
بوسید او که آن سان عاشقی راستین بود،  
این همدمی که هرگز از من جدا نخواهد شد،

\*\*\*

۱۳۶ در حالی که همه‌ی تنم می‌لرزید، دهانم را بوسید.  
کتاب *گالئوتو* بود کسی که آن را نوشته بود.  
بدین سان آن روز بیشتر از این نخواندیم.»

\*\*\*

۱۳۹ و در حالیکه یکی از جانها این سخنان را برایم ادا می‌کرد،  
دیگری می‌گریست، آن سان که از سر دلسوختگی  
از هوش رفتم، چنان چه در حال مرگ باشم.

\*\*\*

۱۴۲ و فرو افتادم، همچنان که کالبدی مرده می‌افتد.

کمدی الهی، دوزخ، سرود پنجم، ۱۴۲-۷۳

### یادداشتهای دوزخ فرانچسکا و پائولو

۱۷۳ / شاعر. ویرژیل *Virgile* شاعر رومی، بین سالهای ۷۰ پ. م. و ۱۹ پ. م. آفرینشگر مماسه‌ی انه‌اید، راهنمای دانته در دوزخ و برزخ و بهشت.

۱۸۵ / دی‌دو *Dido*. در اساطیر دی‌دو که دلباخته‌ی آبنیاس بود، پس از هجران دل‌داده، دستور داد تا یادگارهای آبنیاس را در آتش افکنند و فود نیز پا به آتش گذاشت.

۱۹۸ / پو *Po*. مهمترین رود ایتالیا که از کوه‌های آلپ سرچشمه می‌گیرد و دشت پو را حاصلخیز می‌کند.  
۱۱۰۷ / دایره‌ی قابیل. آفرین و نهمین دایره‌ی دوزخ، جایگاه کسانی که مانند قابیل همفون فود را کشته‌اند یا به آنان فیانت کرده‌اند.

۱۱۱۶ / فرانچسکا *Francesca Da Rimini*. فرانچسکا دا ریمینی همسر شوالیه‌ی دل‌اور اما زشت‌روی میان پیوتو مالاستا *Gianciotto Malaresta* بود. ماجرای عاشقانه و بدفرجام فرانچسکا با پائولو *Malatesta Palo* در حدود سال ۱۲۸۵ روی داد. در آغاز فرانچسکا با دیدن پائولو که به نیابت از برادر فود میان پیوتو به فواستگاری آمده بود، گمان کرد که وی همسر آینده‌اش است و دل به او

بافت.

۱۲۸ / لانچپالوتو *Lancialotto*. یکی از بهادران میزگرد و از جنگاوران آرتور شاه بود. هنگام فواستگاری از شهبانو گنی‌اور *Guinevere* از طرف آرتور شاه به او دل داد. سرانجام شهبانو به اشاری آرتور شاه به صومعه- ای فرستاده شد، تا باقی عمر را راهبه باشد.

۱۳۷ / گالئوتو *Galleotto*. میانجی عشق لانسلو و شهبانو گنی‌اور و راوی این سرگذشت که بار دیگر همان نقش فود را این بار بین فرانچسکا و پائلو بازی می‌کند. «گالئوتو» در زبان ایتالیایی کنایه از دلال محبت و به معنای جانی است.

## INFERNO CANTO 05

*Dante and Longfellow Tr.*

73 I' cominciai: «Poeta, volentieri  
parlerei a quei due che 'nsieme vanno,  
e paion sì al vento esser leggeri».

And I began: "O Poet, willingly  
Speak would I to those two, who go together,  
And seem upon the wind to be so light."

76 Ed elli a me: «Vedrai quando saranno  
più presso a noi; e tu allor li priega  
per quello amor che I mena, ed ei verranno».

And, he to me: "Thou'lt mark, when they shall be  
Nearer to us; and then do thou implore them  
By love which leadeth them, and they will come."

79 Sì tosto come il vento a noi li piega,  
mossi la voce: «O anime affannate,  
venite a noi parlar, s'altri nol niega!».

Soon as the wind in our direction sways them,  
My voice uplift I: "O ye weary souls !  
Come speak to us, if no one interdicts it."

82 Quali colombe dal disio chiamate  
con l'ali alzate e ferme al dolce nido  
vegnon per l'aere dal voler portate;

As turtle-doves, called onward by desire,  
With open and steady wings to the sweet nest  
Fly through the air by their volition borne,

85 cotali uscir de la schiera ov'è Dido,  
a noi venendo per l'aere maligno,  
sì forte fu l'affettuoso grido.

So came they from the band where Dido is,  
Approaching us athwart the air malign,  
So strong was the affectionate appeal.

88 «O animal grazioso e benigno  
che visitando vai per l'aere perso  
noi che tignemmo il mondo di sanguigno,

"O living creature gracious and benignant,  
Who visiting goest through the purple air  
Us, who have stained the world incarnadine,

91 se fosse amico il re de l'universo,  
noi pregheremmo lui de la tua pace,  
poi c'hai pietà del nostro mal perverso.

If were the King of the Universe our friend,  
We would pray unto him to give thee peace,  
Since thou hast pity on our woe perverse.

94 Di quel che udire e che parlar vi piace,  
noi udiremo e parleremo a voi,  
mentre che 'l vento, come fa, ci tace.

Of what it pleases thee to hear and speak,  
That will we hear, and we will speak to you,  
While silent is the wind, as it is now.

97 Siede la terra dove nata fui  
su la marina dove 'l Po discende  
per aver pace co' seguaci sui.

Sitteth the city, wherein I was born,  
Upon the sea-shore where the Po descends  
To rest in peace with all his retinue.

*100* Amor, ch'al cor gentil ratto s'apprende  
prese costui de la bella persona  
che mi fu tolta; e 'l modo ancor m'offende.

Love, that on gentle heart doth swiftly seize,  
Seized this man for the person beautiful  
That was ta'en from me, and still the mode offends me.

*103* Amor, ch'a nullo amato amar perdona,  
mi prese del costui piacer sì forte,  
che, come vedi, ancor non m'abbandona.

Love, that exempts no one beloved from loving,  
Seized me with pleasure of this man so strongly,  
That, as thou seest, it doth not yet desert me;

*106* Amor condusse noi ad una morte:  
Caina attende chi a vita ci spense».  
Queste parole da lor ci fuor porte.

Love has conducted us unto one death;  
Caina waiteth him who quenched our life !"  
These words were borne along from them to us.

*109* Quand'io intesi quell'anime offense,  
china' il viso e tanto il tenni basso,  
fin che 'l poeta mi disse: «Che pense?».

As soon as I had heard those souls tormented,  
I bowed my face, and so long held it down  
Until the Poet said to me: "What thinkest ?"

*112* Quando rispuosi, cominciai: «Oh lasso,  
quanti dolci pensier, quanto disio  
menò costoro al doloroso passo!».

When I made answer, I began: "Alas !  
How many pleasant thoughts, how much desire,  
Conducted these unto the dolorous pass !"

*115* Poi mi rivolsi a loro e parla' io,  
e cominciai: «Francesca, i tuoi martiri  
a lagrimar mi fanno tristo e pio.

Then unto them I turned me, and I spake,  
And I began: "Thine agonies, Francesca,  
Sad and compassionate to weeping make me.

*118* Ma dimmi: al tempo d'i dolci sospiri,  
a che e come concedette Amore  
che conosceste i dubbiosi disiri?».

But tell me, at the time of those sweet sighs,  
By what and in what manner Love conceded,  
That you should know your dubious desires?"

*121* E quella a me: «Nessun maggior dolore  
che ricordarsi del tempo felice  
ne la miseria; e ciò sa 'l tuo dottore.

And she to me: "There is no greater sorrow  
Than to be mindful of the happy time  
In misery, and that thy Teacher knows.

*124* Ma s'a conoscer la prima radice  
del nostro amor tu hai cotanto affetto,  
dirò come colui che piange e dice.

But, if to recognise the earliest root  
Of love in us thou hast so great desire,  
I will do even as he who weeps and speaks.

*127* Noi leggiavamo un giorno per diletto  
di Lancialotto come amor lo strinse;  
soli eravamo e senza alcun sospetto.

One day we reading were for our delight  
Of Launcelot, how Love did him enthrall.  
Alone we were and without any fear.

*130* Per più fiata li occhi ci sospinse  
quella lettura, e scolorocci il viso;  
ma solo un punto fu quel che ci vinse.

Full many a time our eyes together drew  
That reading, and drove the colour from our faces;  
But one point only was it that o'ercame us.

*133* Quando leggemmo il disiato riso  
esser baciato da cotanto amante,  
questi, che mai da me non fia diviso,

When as we read of the much-longed-for smile  
Being by such a noble lover kissed,  
This one, who ne'er from me shall be divided,

*136* la bocca mi basciò tutto tremante.  
Galeotto fu 'l libro e chi lo scrisse:  
quel giorno più non vi leggemmo avante».

Kissed me upon the mouth all palpitating.  
Galeotto was the book and he who wrote it.  
That day no farther did we read therein."

*139 Mentre che l'uno spirto questo disse,  
l'altro piangea; sì che di pietade  
io venni men così com'io morisse.*

And all the while one spirit uttered this,  
The other one did weep so, that, for pity,  
I swooned away as if I had been dying,

*142 E caddi come corpo morto cade.*

And fell, even as a dead body falls.





## ۳۸. سوئینی در میا ببلو

تس . اس . الیوت

سوئینی با گردن بوزینه‌وار زانوانش را کشید  
دستانش را خنده‌آور به پایین رها کرد،  
یراقهای راه‌راه در امتداد فکش  
به زرافه‌ی لکه‌دار جلوه می‌فروختند.

\*\*\*

حلقه‌های ماه غبار آلود  
به سوی مغرب می‌سریدند پیشاپیش ریور پلیت،  
مرگ و غراب بر می‌آمدند  
و سوئینی دروازه‌ی شاخگون را می‌پایید.

\*\*\*

شکارچی و کلب تیره

۰ / پنهان شده‌اند؛ و دریا‌های درهم کشیده پس نشستند؛  
کسی با کلاهی اسپانیای بر سر  
می‌کوشد بر زانوان سوئینی بنشیند.

\*\*\*

می‌جنبد و رومیزی را می‌کشد  
فنجانی قهوه را واژگون می‌کند،  
۵ / پس از جم‌وجور کردن همه چیز  
خمیازه می‌کشد و جورابش را بالا می‌کشد؛

\*\*\*

مردی آرام با تنپوش چرمی قهوه‌ای  
در آستانه‌ی پنجره گل‌وگشاد زل می‌زند؛  
میزبان پرتقالها را پیش می‌کشد  
۰ / رشته‌های موز و انگورهای پرورشی؛

\*\*\*

آن مهره‌ی خاموش و قهوه‌ای‌پوش  
خود را جم می‌کند و نظر می‌دوزد، پس می‌زند؛  
راشل معروف به رایبینویچ  
با پنجه‌های مهیب در انگورها چنگ می‌اندازد؛

\*\*\*

۵ / زن و خانمی کلاهدار

بدگمان و با این همه هم‌پیمان هستند؛  
پس مرد با چشمان سنگین  
از بذله‌گویی‌اش می‌کاهد، و نشان می‌دهد که خسته است،

\*\*\*

خانه را ترک می‌گوید و دوباره نمایان می‌شود  
سه بیرون پنجره، خم می‌شود به داخل،  
شاخه‌های لوییا  
داربستی طلایی را در بر گرفته‌اند؛

\*\*\*

مهماندار با کسی ناپیدا  
میان دری جداگانه گپ می‌زند،  
سه بلبلان آواز می‌خوانند در نزدیکیهای  
صومعه‌ی قلب مقدس،

\*\*\*

و لابه‌لای بیشه‌ی خونین می‌خواندند  
هنگامی که آگامنون بانگ بر کشید،  
پس بگذار فضله‌های آبکی‌شان ببارد  
سه و ردای خشک بی‌حرمتی را لکه‌دار کنند.

----- ■

### یادداشتهای سوئینی در میان بلبان

۱. *Nightingales* بلبل در اساطیر یونان نماد دگرذیسی شهوت آدمی است. فیلومل *Filomela* که مورد هتک مرمت قرار گرفت و زبانش به وسیله ی شوهر فواهرش یعنی تریوس *Tereus* بریده شد، به بلبلی تبدیل شد که جاودانه می‌فواند.

ددمنشی پست سوئینی و دوست خانم مستش (شکوهمندانه بی‌نام) که در رستوران به هرزگی شادمانی می‌کند، به وسیله‌ی هیچ استماله‌ای (هایی نمی‌یابد. در دنیای سوئینی بی‌مرمتی محدود می‌شود به واژگونی فنجان قهوه و گسیفتن انگورها، و شهوتی که فقط به آسانی به بذله‌ای کاسته می‌شود. ۲. دریغا، با ضربه‌ای مرگبار از پا افتادم. ( *Aeschylus, Agamamnon, lin 1343* )

۳. *River Plate* دهانه‌ای از رودهای اروگوئه و پاناما در ساحل آمریکای جنوبی بین آرژانتین و اروگوئه. ۴. *Horned gate* دروازه‌ی شافگون، در هادس *Hades*، که از طریق آن رؤیاهای راستین به دنیای بالاتری می‌آیند.

۵. *Orion and Dog* جبار (شکارچی) و کلب از صورتهای فلکی هستند. برای سوئینی و دوستش، دروازه‌های بینایی بسته می‌شوند و نتایج بزرگ اسطوره‌سازی ممو می‌شوند. ۶. در واقع آگاممنون نه در پیشه‌ی فونین که در بستر فود بانگ برکشید. الپوت فواسته است آن را با اسطوره‌ی فلو میل بیامیزد.

----- ■

***SWEENEY AMONG THE  
NIGHTINGALES***  
*a poem by T S Eliot*

Apeneck Sweeney spreads his knees  
Letting his arms hang down to laugh,  
The zebra stripes along his jaw  
Swelling to maculate giraffe.

5The circles of the stormy moon  
Slide westward toward the River Plate,  
Death and the Raven drift above  
And Sweeney guards the hornéd gate.

Gloomy Orion and the Dog  
10Are veiled; and hushed the shrunken  
seas;  
The person in the Spanish cape  
Tries to sit on Sweeney's knees

Slips and pulls the tablecloth  
Overturns a coffee cup,

15Reorganized upon the floor  
She yawns and draws a stocking up;

The silent man in mocha brown  
Sprawls at the window sill and gapes;  
The waiter brings in oranges  
20Bananas figs and hothouse grapes;

The silent vertebrate in brown  
Contracts and concentrates, withdraws;  
Rachel née Rabinovitch  
Tears at the grapes with murderous paws;

25She and the lady in the cape  
Are suspect, thought to be in league;  
Therefore the man with heavy eyes  
Declines the gambit, shows fatigue,

Leaves the room and reappears  
30Outside the window, leaning in,

Branches of wistaria  
Circumscribe a golden grin;

The host with someone indistinct  
Converses at the door apart,  
35 The nightingales are singing near  
The Convent of the Sacred Heart,

And sang within the bloody wood  
When Agamemnon cried aloud,  
And let their liquid siftings fall  
40 To stain the stiff dishonored shroud.



## بادداشت برگرداننده

اگر ناگزیر شوم در جهانی جاودان تنها با یک شاعر سر کنم، لی پو را بر خواهم گزید، شاعر دوره‌ی تانگ در چین، که هم شعر و هم کالبد خاکی‌اش شاهانه و رشک‌برانگیز است. و هر بار شیفتگانی یافته است تا سروده‌هایش را به زبانی برگردانند. من نیز در همتشینی با وی زار و نزار به باده‌پیمایی پرداختم. اما ازرا پاوند آن که تی. اس. الیوت او را «استاد برتر» می‌نامد، بی‌تابانه شعرهای خداوندگارمان لی پو را به انگلیسی در آورد. و خود نیز خرد و دیوانگی را با هم سر سپرده است.

الیوت ما را راه می‌برد به دانته، پرورده‌ی عشق بئاتریچه. گویا (بنا به باور بورخس) خداینامه‌ی خود را پرداخته است تا تماشاگهی باشد برای دمی دیدار با دل‌بندش.

الیوت در جوانی، سخت با ترانه‌های خیام دمخور می‌شود و شعرهایی رندانه می‌سراید، بعدها البته پشیمان و شرمسار ره به جانی دیگر می‌کشد.

سرانجام می‌شود گفت، به هم آوردن شعرهای این شاعران پُر بی‌دلیل نبوده است. نیکی و زیبایی و راستی را این شیدایان در شهرهای

هورقلیایی هنر به فرهی و بهی بر می‌خوانند.

په همین کالم / شعر

۱. ویرانشهر یکم. شوخیهای ناگوار  
دوم. متنها (۶۱ و) ۶۱-۶۶  
سوم. بازگویی شوخیها و متنها

۲. پادشاهنامه یکم. دیباچه: آب و گل عشق  
دوم: متن: پادشاهنامهگردانی ۶۷-۷۶  
سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الحاقی

۳. کارنامه‌ی قهوه‌ای یکم. آن پاره‌ی دیگر  
دوم. دیوآمیزی بی‌انجام ۷۷-۷۸  
سوم. پیشگویی زمان اکنون

۴. کجنوشتار یکم. زندگی نابجای هنرمند  
دوم. تته‌پته‌نگاری ۷۹-۸۰  
سوم. واپسینشمار

۵. در حاشیه‌ی متن یکم. خانه‌ی عنکبوت  
دوم. دستنویس غیب‌بین ۸۱-۸۲

۶. سوتک گوشتی که یکم. سوت آشکار و پنهان  
دوم. کتابچه‌ی سنگی ۸۳

۷. کالبدخوانی یکم. کالبدخوانی  
دوم. بیوستها ۱۴-۱۵

۸. گزیده‌ی هفتگانه  
۶۱-۱۵

۹. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب  
۱۶

۱۰. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون  
۱۷

۱۱. دیوها و دلبندهای گونی‌پوشم  
۱۱-۱۹

### به همین هنرمند / برگردان

۱. خرابستان و شعرهای دیگر تی. اس. الیوت  
۶۱ و ۷۹ و ۸۲ و ۱۱۱

۲. سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات  
دی ۱۱۸

۳. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاوند و .....  
زمستان ۱۱۸ / ویرایش تازه تیر ۹۰

۴. شاه خاکستری چشم آنا آخمتوا  
بهار ۱۹

۵. زیبایی نکبتبار بچه‌ها آرتور رمبو  
تابستان و مهر ۱۹

۶. مرواریدهای استخوانی مارینا تسوه‌تایوا  
پاییز ۱۹

۷. شعر بی‌قهرمان آنا آخمتوا  
بهار ۹۰

۸. باده‌پیمایی با اژدها در تموز لی پو  
تیر ۹۰



ازرا پاوند استاد برتر

**IL MIGLIORFABBRIO**